

درآمدی بر پیدایش مسایل قومی در جهان سوم

محمدعلی قاسمی^۱

مقدمه

پروژه مدرنیته با همه فراز و نشیبهایش، در نهایت صورت‌بندی خود را بر جهان غرب حاکم ساخت. مدرنیته در عرصه سیاسی با مفهوم دولت ملی و حقوق شهروندی پیوندی ناگسستنی دارد؛ به عبارت دیگر معیار تحلیل سیاسی در دوران مدرن دولت - ملت است. دولت مدرن را معمولاً متشکل از چهار عنصر می‌دانند: حاکمیت، سرزمین، حکومت و ملت (جمعیت).

ملت در غرب حاصل فرآیندی طولانی است، فرآیندی که با ایجاد شهرهای نیمه مستقل در پایان قرون وسطی آغاز می‌شود و با فروپاشی ساختارهای فئودالی به دست پادشاهی مطلقه و حمایت بورژوازی نوظهور ادامه می‌یابد. در مرحله بعدی با قوت گرفتن این طبقه جدید، اندک اندک، ساخت‌های گوناگون از کنترل دولت خارج و فرآیند دموکراتیزاسیون، به شکل تدریجی یا انقلابی، آغاز شد. (۱) در حکومت‌های مدرن خواه دموکراتیک، خواه اتوکراتیک، سخن از ملت است: حقوق ملت، آزادی ملت، اراده ملت و... اما ملت چیست؟

در علوم سیاسی به شیوه‌ای سنتی از دو دیدگاه در خصوص ملت سخن به میان می‌آید: مفهوم آلمانی ملت، که بر نژاد و خون و تبار مشترک تکیه می‌کند و دیدگاه فرانسوی ملت که بر عناصر معنوی و فرهنگی و تجارب مشترک گذشته تأکید می‌ورزد. ارنست گلنر از صاحب نظران مسایل ناسیونالیسم و نظریه‌های ملت، فراموشی جمعی را از عوامل مهم تشکیل ملت می‌داند، زیرا در ملت آن چه وجود دارد، گمنامی است، فرد عنوان شهروند را کسب می‌کند و عناوین و القاب پیشین (که تبار قومی مهاجمان و فاتحان و... نیز شامل آن است) به کناری می‌نهد. بدین ترتیب فرآیند ملت‌سازی در غرب فرآیندی طولانی است که در آن افراد از منشأهای مختلف درهم می‌جوشند

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی در دانشگاه تربیت مدرس

و هویت واحدی را به وجود می‌آورند، که خود نسبت به آن هویت آگاهی دارند و البته این فرایند امری طراحی شده و از قبل هدایت شده نیست، بلکه طی جریانی تقریباً غیرآگاهانه و با رشد سرمایه‌داری به وجود می‌آید.

در هر حال، انقلاب صنعتی و پیشرفت تکنولوژیک در غرب و رقابت‌های سیاسی در عرصه‌های بین‌الملل موجب شد که تقریباً همه جای جهان به تصرف یا کنترل و نفوذ قدرتهای غربی درآید. خواه دلیل این هجوم و لشگرکشی (امپریالیسم) منافع مادی بود یا صرفاً کسب پرستیژ، کشورها و ممالک جهان سوم فعلی (تقریباً شرق آن زمان)، که در «تعطیلات تاریخی» به سر می‌بردند، سایه سنگین فاتحانی قدرتمند را احساس کردند. این مهاجمان، البته در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اقوام مغلوب رخنه افکندند، اما آشنایی بومیان با آنان، غیرهویت سازی پدید آورد و موجب خودآگاهی مردمان تحت استعمار شد. ادوارد سعید معتقد است که همه جوامع هویت خویش را از طریق قرار گرفتن در کنار دیگری، یعنی غیر خواه بیگانه باشد یا دشمن، کسب می‌کنند و غرب با استفاده از شرق‌شناسی توانست شرق را همچون «غیرمتمدنی» خاموش در کنار خود ترسیم کند.^(۲)

کسب خودآگاهی در میان شرقیان تأثیر و نتیجه‌ای پارادکسیکال داشت، از یک سو روشنفکران جهان سومی که در نبرد فرهنگی با غرب، ضربات شدیدی متحمل شده بودند، کوشیدند تا از سلاح ایدئولوژیک دشمن یعنی ناسیونالیسم بهره گیرند و با همین سلاح به جنگ غرب بروند تا استقلال کسب کنند. این امر گفتمانی را پدید آورد که به شرق‌شناسی وارونه، یعنی غرب‌شناسی، انجامید. این گفتمان که روشنفکران و نخبگان جهان سومی در مقابل وسوسه آن دوام چندانی نداشتند، مدعی بود که هویتی «حقیقی» و «اصیل» دارد که باید احیاء، تقویت و تداوم یابد. این نگرش غرب را به زیر سؤال می‌کشید و با ابزارهای غرب و با همان شیوه‌های شرق‌شناسی، یعنی غیریت سازی، به نفی و طرد غرب می‌پرداخت. این نگرش را ناتیویسم^۱ می‌نامند.^(۳) برای اساس، در دیدگاه روشنفکران، آنان صاحب گذشته‌ای پرافتخار و سرشار از قدرت و قوت بوده‌اند و این گذشته پرافتخار باید احیا شود. اما این گذشته درخشان متعلق به کیست؟ روشنفکران پاسخ می‌دادند متعلق به ملت ما بود. اما در شرق ملت شکل نگرفته بود، زیرا هنوز در این جا مرزهای مستقر و هویت جمعی واحد وجود نداشت، آن چه بود اتباع بود که بین امپراتوریه‌ها دست به دست می‌شد و حیات آنها برای پادشاهان اهمیتی نداشت.

الف. آغاز ملت سازی

به دلیل شکل نگرفتن ملت و ملیت در شرق، از دیدگاه نخبگان سیاسی، ملت سازی ضروری به شمار می‌آید؛ پشتوانه فکری و فرهنگی آن نیز تخیل ناسیونالیسم بود که گذشته پربار و درخشان را تصویر می‌کرد. از لحاظ عملی نیز وقتی سخن از ملت مطرح شد، خصوصیات و ویژگیهای^۱ قوم مرکزی، محور قرار گرفت؛ یعنی قوم غالب یا مسلط، مرکز قرار گرفت و مابقی حاشیه‌نشین. قوم حاکم خود اصل شد و مابقی غیر و دیگری. هر چه حسن، توانایی افتخار و اهمیت وجود دارد متعلق به این قوم است و اقوام دیگر نقطه مقابل آن و فاقد فرهنگ و گذشته ارزشمند و متشکل از افرادی ناهنجار و فاقد چیزی قابل عرضه و افتخارآمیز. پس آن چه این قوم دارد نیک و خوب است و آن چه زشت و عقب ماندگی است از آن اقوام دیگر است. فقط گذشته و تاریخ این قوم پر از افتخار است و اگر لکه‌ای، در آن دیده شود ناشی از عناصر بیگانه و دشمن است که باید زدوده شود؛ پس این نوع غیریت سازی به سختی رنگ ضدبیگانه و نژادی و قومی داشت. (۴)

این طرز نگرش چند راه بیشتر پیش پای اقوام دیگر یعنی حاشیه‌نشینان تاریخی یا به تازگی حاشیه‌نشین شده، نمی‌نهاد، همگون شدن (آسیمیلیسیون)^۲ داوطلبانه یا اجباری، محرومیت و تحمل فقر و تنگدستی، یا در شکل حاد آن جنگ و قتل عام و نسل‌کشی اقلیتها یا قومیتهای دیگر. نسل‌کشی البته راه‌حلی کوتاه مدت است؛ این راه‌حل به دو شیوه ممکن است پیش برود: از یک طرف ممکن است، قوم غالب موفق شود تا همه اعضای متعلق به یک گروه قومی را از میان بردارد و نسل آنان را ریشه‌کن^۳ سازد، مانند قتل عام تاسمانیها در ناحیه پاسیفیک، یا آن که قوم مغلوب و یا اوضاع و احوال بین‌المللی اجازه قتل عام کامل را ندهد، که در این صورت کینه و انتقام‌جویی قومی به منازعات طولانی منجر خواهد شد و در بدترین حالت امکان همزیستی آنها را تقریباً از میان خواهد برد.

در مورد آسیمیلیسیون دیدگاههای مختلفی مطرح شده و انواع گوناگونی برای آن شمرده شده است، اما برای هدف این بررسی می‌توانیم به تقسیم آن به اجباری و داوطلبانه بسنده کنیم. آسیمیلیسیون داوطلبانه، زمانی است که یک گروه قومی، به صورت ارادی، خصوصیات و موارث فرهنگی و قومی خویش را ترک می‌کند و فرهنگ و آداب و ویژگیهای قوم دیگر را اختیار

1. Traits

۲. Assimilation به فرآیندی اطلاق می‌شود که طی آن افرادی که در محدوده یک سرزمین زندگی می‌کنند بصورت اجباری یا اختیاری خود را با فضای حاکم هماهنگ می‌کنند. از آنجا که معادل دقیق این مفهوم در ترجمه فارسی وجود ندارد، عین واژه در مقاله بکار رفته است.

3. Extinction

می‌کند. به این حالت فرهنگ‌پذیری^۱ گفته می‌شود. این پذیرش داوطلبانه خصوصیات قوم دیگر و ترک ویژگی‌های قومی خویش، نیازمند شرایط و خصوصیات در قوم آسیمیله شونده است، مثل ضعیف بودن هویت مشترک و هویت فرهنگی آن قوم و احتمالاً عدم تراکم سرزمینی؛ این حالت را شاید بتوان با برخی تقسیم‌بندیهای جدید که از هویت‌های قومی به صورت چند فرهنگی و چندزادی^۲ انجام می‌شود، به صورت واضح‌تری نشان داد.

برخی محققان، جوامع چند قومی را جوامعی می‌دانند که در آنها هویت اقوامی که در کنار هم زندگی می‌کنند، به دلیل همزیستی طولانی در طی قرون و اعصار، تثبیت شده و امکان تحلیل رفتن و حل و جذب یکی در دیگری از میان رفته است. اما جوامع چند فرهنگی، تازه شکل گرفته‌اند و بیشتر متشکل از مهاجرانی هستند که در آینده نزدیک در جامعه اصلی^۳ حل و ادغام خواهند شد. (۵) آسیمیلیسیون در جوامع چند فرهنگی محتمل‌تر است (شهرهای بزرگ در جوامع جهان سوم نیز می‌تواند موضوع این تحلیل باشد).

آسیمیلیسیون اجباری که با استفاده از امکانات دولتی (آموزش و پرورش، رسانه‌های جمعی، منع و ممانعت از ابراز هویت و فرهنگ اقوام و سرکوب مقاومت فرهنگی و...) صورت می‌گیرد، با مشکلاتی همراه است؛ نخست آن که، مقاومت اقوام، آماج این سیاست را به دنبال دارد. ممکن است یک گروه در کنار سایر اقوام زندگی کند، اما هیچ‌گاه تمایزش از اقوام دیگر مشخص و بارز نباشد. در واقع قومیت، بالاخص در جهان سوم مفهومی جدید است، زیرا پیشتر هویت‌های کلانتر یا خردتری، وظیفه آن را بر عهده می‌گرفتند، مانند هویت مذهبی یا قبیله‌ای؛ اما همزیستی اقوام در این جوامع لزوماً به خودآگاهی قوم منجر نمی‌شود. اساساً هویت قومی زمانی اهمیت پیدا می‌کند که با افراد یک گروه قومی به واسطه تعلقشان به آن گروه، رفتاری تبعیض‌آمیز در مقایسه با گروه‌های دیگر صورت بگیرد؛ یعنی یک گروه قومی به دلیل قومیت خود در معرض سرکوب و آزار، یا محرومیت از برخی حقوق و مزایا قرار بگیرند. (۶)

نکته دیگر آسیمیلیسیون اجباری این است که برخلاف هدف اولیه و اصلی، این سیاست نه فقط جامعه و جمعیت همگون^۴ به وجود نمی‌آورد، بلکه با اهمیت دادن به هویت‌های قومی، تنش و تنازع بین آنها را تشدید کرده و تداوم می‌بخشد. زیرا افراد یک گروه همواره با ملاحظه تلاشها و اجبار و تحمیل‌ها برای نابودی هویت و هستی آنها کینه گروه غالب را به دل می‌گیرند و در این جا امکان بروز مناقشات خطرناک قومی شکل می‌گیرد، از آن جا که «هویت» جزء علایق قابل

1. Acculturation

2. Multi Cultural _ Multiethnic

3. Mainstream

4. Homogeneous

مذاکره^۱ نیست، اگر راه‌های مسالمت‌آمیز سیاسی برای ابراز اعتراض و فعالیت وجود نداشته باشد (که معمولاً هم وجود ندارد، چرا که اعمال آسیمیلیسیون، به ویژه در ابعاد گسترده آن، نیازمند حکومت اتوریتر و دیکتاتور است)، بروز مناقشات مسلحانه و توسل به راه‌حلهای خشونت‌بار قطعی است (نظیر بحران کردها در ترکیه). اساساً منازعاتی که بر سر هویت شکل می‌گیرند، خشونت‌بار و خونین‌اند.

طیف دیگر راه‌حل‌های غیربیت‌سازی، محروم ساختن اقوام حاشیه‌نشین از قدرت است. این روش که بازتاب‌های خود را در نظریه استعمار داخلی و برخی نظریات دیگر یافته است، به تعمیق فقر و عقب ماندگی اقوام حاشیه‌ای و محرومیت آنها و تبعیض در عرصه‌های گوناگون منجر می‌شود. این راه، بیشتر در کشورهای آفریقایی (مثلاً کنیا، رواندا و...) به کار رفته است، در آن جا قوم حاکم بر دولت، از دستگاه‌های دولتی برای تأمین منافع قوم خود و محروم ساختن اقوام دیگر استفاده می‌کند و از آن جا که در این کشورها، دولت منبع عمده درآمد است، تسلط بر آن، به معنای تسلط بر منابع خواهد بود و محروم ساختن اقوام دیگر یا محرومیت یک گروه قومی، از هر جهت که باشد، اگر در مقابل برخورداری^۲ گروه دیگر باشد، شکل تبعیض^۳ به خود می‌گیرد.

ب. تبعیض به مثابه عامل بروز مسایل قومی (۷)

تبعیض بهره‌مندی یک فرد یا یک گروه است در مقایسه با بی‌بهرگی^۴ و محرومیت گروه یا فرد دیگر. بدین ترتیب تبعیض همواره حالتی مقایسه‌ای دارد، یعنی مثلاً اگر همه افراد جامعه یا بیشتر آنها از شماری از حقوق یا منابع محروم باشند، در این جا تبعیضی روی نداده است یا اگر دولت محدودیت خاصی را برای همه گروه‌ها به صورت یکسانی اعمال کند (مثلاً ممانعت از فعالیت سیاسی گروه‌های مذهبی) تبعیض وجود نخواهد داشت.

تبعیض می‌تواند به صورت عامدانه^۵ و یا حاصل پراتیک شایع و رایج اجتماعی باشد. در حالت دوم دولت یا سازمانهای حکومتی دخالتی در آن ندارند، بلکه فرآیند اجتماعی به خودی خود، اعمال تبعیض می‌کند، مانند بیشتر آنچه در کشورهای اروپایی علیه خارجی‌ان یا مهاجران روی می‌دهد. همچنین تبعیض، می‌تواند حالتی موقت و اتفاقی داشته باشد و یا حالت نظام‌وار و توأم با برنامه‌ریزی^۶. در حالت دوم تبعیض هدفمند است و نتیجه مشخصی را دنبال می‌کند.

در مورد انواع و اقسام تبعیض‌ها هم، مباحث مختلفی طرح شده است. اما به نظر می‌رسد که

1. Negotiable

2. Advantage

3. Discrimination

4. Disadvantage

5. Deliberate

6. Planning

می‌توان از دیدگاه کلی، تدریجاً، پژوهشگر مسایل قومی و انقلاب‌ها در تقسیم‌بندی تبعیض‌ها بهره گرفت. گر در آخرین کتابش «تقابل قومیت‌ها و دولت‌ها» سه نوع تبعیض را از هم تمیز می‌دهد: اقتصادی، سیاسی و فرهنگی.

۱. تبعیض اقتصادی

زمانی است که اعضای یک گروه قومی به صورت نظام‌وار، در دسترسی به کالاها، شرایط یا مناصب مطلوب اقتصادی که به روی دیگران گشوده است، محدود شوند، گر از دو فاکتور گستره^۱ اعمال تبعیض اقتصادی و شدت^۲ آن نام می‌برد. از لحاظ گستره چهار رده تبعیض اقتصادی وجود دارد که عبارتند از:

۱- فقر اساسی و حضور کم^۳ گروه قومی در مناصب مطلوب اقتصادی به دلیل حاشیه‌نشینی، غفلت^۴ یا محدودسازی تاریخی، لیکن سیاست‌های فعلی در پی بهبود نسبی وضع رفاهی گروه است.
 ۲- فقر مطلق و حضور کم گروه قومی به دلیل حاشیه‌نشینی؛ غفلت یا محدودیتهای تاریخی. هیچ رویه اجتماعی برای انحصار عامدانه وجود ندارد؛ انحصار و ممانع رسمی از مشاغل وجود ندارد؛ سیاست دولت معطوف به بهبود اوضاع گروه نیست.

۳- فقر مطلق و حضور کم گروه به دلیل رویه اجتماعی فعلی گروه غالب؛ سیاست‌های دولت بی‌طرفانه است، یا اگر مثبت باشد، با پراتیک شایع و رایج و تأثیر گذار تبعیض جبران می‌شود.

۴- سیاست‌های و خط‌مشی‌های دولتی (به صورت طرد رسمی و انحصار یا سرکوب و یا هر دو به صورت متناوب) مطلقاً مانع دستیابی اعضای گروه به فرصت‌های اقتصادی، در مقایسه با وضعیت گروه‌های دیگر می‌شوند؛ یعنی تبعیض، برنامه رسمی و اعلام شده دولت است. در مورد شدت تبعیض، باید تبعیض‌ها، را در مقایسه با وضع دیگر گروه‌ها سنجید:

الف- گروه اندکی محرومیت دارد؛ قدری بیشتر از متوسط جامعه

ب- گروه در مقایسه با گروه‌های دیگر، مطلقاً محروم است^۵

ج- محرومیت اقتصادی گروه بسیار بالاست (فقیرترین گروه اجتماع).

مجموع این دو فاکتور اخیر را می‌توان به صورت، اندازه تبعیض اقتصادی ارزیابی کرد؛ روشن است که هر چه شدت تبعیض و گستره آن بیشتر باشد؛ اندازه تبعیضی که بر گروه اعمال می‌شود، بزرگتر خواهد بود.

1. Extent

2. Severity

3. Under representation

4. Neglect

5. Under redrepresentation

۲. تبعیض سیاسی

یک گروه قومی در صورتی تحت تبعیض سیاسی است که اعضای آن در اعمال حقوق سیاسی خویش یا دسترسی به مناصب سیاسی، در مقایسه با دیگر گروههای جامعه، به صورت نظام مند دچار محدودیت شده باشند. گستره تبعیض سیاسی مانند تبعیض اقتصادی است و می توان آن را بر حسب دو عامل گستره و شدت تقسیم بندی کرد.

شدت تبعیض سیاسی^۱ در مورد گروههای قومی را بر حسب برخورداری از حقوق سیاسی می توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱- فعالیت برای بیشتر یا همه اعضای گروه قومی، در مقایسه با گروههای دیگر شدیداً محدود یا ممنوع شده باشد.

۲- فعالیت برای بیشتر یا همه اعضای گروه، نسبتاً محدود شده یا برای برخی به شدت محدود شده باشد.

۳- برای هیچ گروهی محدودیت خاصی وجود ندارد. بخشی از حقوق سیاسی که ایجاد محدودیت برای برخورداری از آنها، شدت تبعیض سیاسی را مشخص می کند عبارتند از:

- محدودیت آزادی بیان
- محدودیت در تحرک یا تغییر محل اسکان
- محدودیت حق مراجعه به دستگاه قضایی (دادرسی)
- محدودیت سازماندهی^۲ سیاسی [به گروه قومی]
- محدودیت در اعمال حق رأی^۳
- محدودیت استخدام در نیروی نظامی و انتظامی
- محدودیت استفاده از دستگاه اداری^۴
- محدودیت دستیابی به مناصب عالی

طبیعی است که هر چه تعداد بیشتری از این محدودیت ها اعمال شود، شدت تبعیض بالاتر خواهد بود. همچنین لازم به ذکر نیست که این محدودیت باید صورت تبعیض آمیز داشته باشند یعنی در مورد همه گروههای اجتماعی اعمال نشود. همین طور محدودیت های ذکر شده رنگ قومی داشته باشند، یعنی منظور از سازماندهی سیاسی، سازماندهی به اعضای گروه قومی برای دستیابی به منافع آن گروه است. مورد احزاب کرد در ترکیه را برای نمونه می توان مطرح ساخت؛

در ترکیه فعالیت سیاسی و امکان تحزب وجود دارد؛ لیکن احزابی که هدف خود را پیشبرد منافع قومی یا منافع منطقه‌ای خاصی قرار می‌دهند، ممنوع و غیرقانونی اند.

۳. تبعیض فرهنگی

زمانی یک گروه قومی تحت تبعیض فرهنگی است که اعضای آن در پیگیری علایق فرهنگی یا ابراز^۱ و اجرای رسوم و ارزشهای فرهنگی خویش محدود شده باشند. برای سنجش تبعیض فرهنگی، گستره‌ای در نظر گرفته نمی‌شود اما شدت آن را با توجه به مجموعه‌ای از اعمال و اقدامات می‌توان بررسی کرد، بر این اساس شدت تبعیض را می‌توان در چهار دسته مشخص کرد: ۱- فعالیت فرهنگی گروه قومی با سیاستها و خط‌مشی‌های دولت شدیداً محدود یا ممنوع شده باشد.

۲- فعالیت فرهنگی گروه از طریق سیاستهای دولتی تا اندازه‌ای محدود شده باشد.

۳- فعالیت فرهنگی گروه بر اثر پراتیک اجتماعی متداول و غیررسمی محدود شده باشد.

۴- فعالیت فرهنگی گروه محدودیت چندانی ندارد.

مجموعه اقدامات و ایجاد محدودیت برای برخورداری از حقوق فرهنگی که دامنه آنها شدت تبعیض را مشخص می‌کند.

- محدودیت رعایت و اجرای امور مذهبی گروه
- محدودیت نشر یا سخن گفتن به زبان یا لهجه گروه
- محدودیت آموزش به زبان قومی گروه
- محدودیت بزرگداشت اعیاد، مراسم و مناسبتهای فرهنگی گروه
- محدودیت پوشش و البسه، ظواهر و رفتار
- محدودیت ازدواج و زندگی خانوادگی
- محدودیت سازمانهایی که به علایق فرهنگی و پیشبرد آنها می‌پردازند.

تبعیضهای فوق، همان‌گونه که بیشتر آمد، حاصل سیاستهای آگاهانه و نظام‌مند دولت است که منشأ خود را از تعریف ملت بر پایه ویژگیهای قوم مرکزی یا حاکم می‌گیرد. اگر این تعریف، رواج اجتماعی بیابد و در سطح توده مردم اعمال شود، در آن صورت غیر از اقدامات دولتی، پراتیک اجتماعی نیز صورت تبعیض‌آمیز خواهد داشت. یعنی افراد خود به صورت مجری ایدئولوژی دولتی درمی‌آیند. دولتها با استفاده از آموزش و پرورش و دستگاه‌های ایدئولوژیک دیگر، تعریف

خود را از ملت و خصوصیات ملت، که همان خصوصیات قوم حاکم است، در اذهان شهروندان خویش جای می‌دهد. برای مثال بعد از پذیرش این نکته که تنها فرهنگ و ادب قابل طرح و قابل اعتنا، همان فرهنگ قوم حاکم است، تحصیل‌کردگان و مسؤولان با نگرش تحقیرآمیز خود مجال بروز و ظهور را از فرهنگهای قومی دیگر سلب می‌کنند و به این ترتیب محدودیت، ریشه می‌دواند.

ج. آثار محرومیتها

در واقع برخوردار نبودن^۱ به محرومیت^۲ می‌انجامد یعنی تبعیض به تعمیق فقر و فاقه، عقب‌ماندگی گروههای حاشیه‌نشین و تداوم حاشیه‌نشینی آنها می‌انجامد. محرومیت ناشی از عملکرد نظام‌مند حکومت و اجتماع می‌تواند به محرومیت از مواهب و احساس محرومیت نسبی منجر شود.

روشن است که محرومیت در هر ساحتی که باشد، اعتراضات و مخالفت‌هایی را به دنبال خود خواهد آورد. این اعتراضات، نمایانگر مطالبات^۳ در آن عرصه است. از همین جاست که مطالبات قومی شکل می‌گیرد؛ مطالبات در ابتدا معمولاً شکل ضمنی دارد (به ویژه در وضعیتهایی که برخورد دولت مرکزی خشونت بار است)، سپس اندک اندک بیان صریح و مشخص می‌یابند و همچنین سازماندهی گروهی برای آن آغاز می‌شود. طبیعی است که نوع مطالبات به عوامل گوناگونی بستگی داشته باشد، عواملی که بر استراتژی اتخاذ شده برای رسیدن به آن اهداف نیز تأثیر گذار است.

یکی از عوامل مؤثر در مطالبات قومی، اهمیت هویت قومی - فرهنگی گروه برای اعضای آن است. یعنی هرچه یک گروه قومی برای هویت قومی خویش اهمیت و ارزش بیشتری قائل باشد، امکان واکنش به اقدامات دولت بیشتر است. اما اگر یک گروه قومی از گروههای متعدد و به صورت ناپایدار تشکیل شده باشد، امکان بسیج آنها کمتر است؛ برای مثال بیش از شصت میلیون برزیلی آفریقایی تبار هیچ‌گاه نتوانسته‌اند برای بهبود اوضاع اقتصادی‌شان و گریز از «دموکراسی نژادی» برزیل، سازماندهی شده و از حقوق خود دفاع کنند. (۸) دلیل این امر آن است که آفریقایی تباران از نقاط گوناگون آفریقا هستند و شباهت آنها به یکدیگر بیشتر نژادی است و از این‌رو هویت مهم و قابل توجهی که آنها را در زیر یک چتر بزرگتر گردآورد، وجود ندارد.

عامل مهم دیگر، میزان و گستره انگیزه جمعی برای اقدام جمعی است. یعنی هرچه میزان زیبایی که بر اعضای گروه وارد می‌شود، بیشتر متوجه همه اعضا باشد، انگیزه آنها برای اقدام جمعی بیشتر

1. Disadvantage

2. Deprivation

3. Demands

و قویتر خواهد بود. تدابرت‌گر در این خصوص دو عنصر مهم را مطرح ساخته است: به نظری سرکوب گروه به دست حکومت مرکزی و از دست دادن استقلال و خودگردانی^۱ گروهی دو مورد از انگیزه‌های جمعی مهم به شمار می‌آیند، زیرا که به همه اعضای گروه مربوط بوده و باعث تقویت همبستگی و وفاق در داخل گروه می‌شود.

از عوامل تأثیرگذار بر پیدایش مطالبات قومی، ظرفیت گروه برای اقدام جمعی است؛ یعنی آن که گروه تا چه اندازه توانایی اقدام جمعی را دارد. این توانایی در دو خصوصیت متبلور است، یکی هویت جمعی است و دیگری آگاهی از علایق جمعی (منافع جمعی) گروه. به این شکل که هر چه هویت جمعی گروه قوی‌تر باشد و هر چه گروه، منافع و علایق مشترک بیشتری داشته باشد، یا منافع خود را در تعقیب جمعی علایق ببیند (به جای تعقیب فردی منافع)، ظرفیت جمعی گروه بیشتر خواهد بود. چهار عامل بر ظرفیت اقدام جمعی گروه تأثیرگذار است: تمرکز سرزمینی گروه (که هویت جمعی و علایق جمعی را تقویت می‌کند) سازماندهی قدیمی و موجود در نزد گروه، اصالت^۲ رهبری گروه قومی (که هدف آنها پیشبرد علایق قومی باشد و نه صرفاً کسب منافع فردی با مطرح ساختن خویش در نزدیک حکومت مرکزی) و نیز ظرفیت گروه در غلبه بر گروه‌بندی‌ها و شکافهای داخلی آن و ایجاد ائتلاف و وفاق در داخل گروه. (۹)

عامل مهم دیگر، ساختار فرصتهای بین‌المللی و داخلی است. هرچه در داخل کشور، امکان استفاده از ابزارهای دمکراتیک بیشتر وجود داشته باشد، امکان توسل به روشهای خشونت‌بار کاهش می‌یابد. همچنین هرچه، کشور دمکراتیک‌تر باشد، فضا برای بیان مطالبات بازتر خواهد بود. ضعف حکومت مرکزی یا قوت آن، انسجام یا عدم انسجام آن و... نیز وضعیتهایی هستند که فضا را برای بیان مطالبات و اقدام دسته‌جمعی قومی فراهم می‌آورند.

در خصوص فضای بین‌المللی هم باید به وضعیت موافقان یا مخالفان حقوق گروه قومی (یا آن قوم خاص)، یا به عبارتی دیگر به وجود دوستان یا دشمنان و قوت و ضعف آنان توجه شود؛ روشن است که هرچه طرفداران حقوق گروه‌های قومی در عرصه بین‌المللی قوی‌تر باشند و هر چه دولتهای حامی آن گروه قدرتمندتر و دولتهای حامی سرکوب حکومت مرکزی کمتر باشند، محیط برای اقدام جمعی گروه قومی مستعدتر خواهد بود. همین‌طور الگوی موفق توفیق قومیتها (مبارزه موفقیت‌آمیز یک گروه قومی مشابه برای رسیدگی به اهداف خود) نیز در تحریک قومیتها به اقدام جمعی و طرح مطالبات مؤثر و مهم است. (۱۰) البته عوامل جزئی‌تری هم در بیان و پیدایش

مطالبات قومی مؤثر است که در این جا، به دلیل نداشتن ارتباط مستقیم با موضوع اصلی نوشتار، از آنها صرف نظر می شود. نمودار این مدل را به صورت زیر می توان ترسیم کرد:



یادداشتها

۱. جانفرانکو پوجی این مراحل تحول را به طور مفصل بررسی کرده است رجوع کنید به:
پوجی، جانفرانکو، *تکوین دولت مدرن*، ترجمه‌ی بهزادباشی، تهران، آگه، ۱۳۷۷.
۲. بروجردی، مهرزاد، *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه‌ی جمشید شیرازی (تهران، نشر فرزاد روز، ۱۳۷۸، ص ۱۸.
۳. همان، ص ۲۶ و ص ۳۰.
4. Lake, David A. and Donald S. Rothchild, Spreading Fear: *The Crisis Of international Ethnic Conflict*, In David A. Lake A. lake and Donald Kothchild (eds). *The International Spread Of Ethnic Conflict Fear Diffusion and Escalation*, Princeton, Princeton University, Press, 1998.
5. Kovac, Petra and Anna Biro (eds), *Diversity in Action*, Budapest, Open Society Institute, 2001, pp 10-11.
6. Gurr, Ted Robert, *Peoples Versus States*, Washington, Us Institute For Peace Research, 2000, Chap. 1, pp. 2-6.
۷. در خصوص نگرش تبعیض‌آمیز به مسایل قومی از آرای ندر ابرت‌گر استفاده شده است، الگوی مذکور در متن (در مورد تبعیض) را نیز گر و همکارانش ایجاد کرده‌اند، رجوع کنید به:
- *Ibid*, chap.5.
8. *Ibid*, Chap. 3.
9. *Ibid*, Chap. 3.
10. Lake, David A. and Donald S. Rothchild, op. cit., pp 25 -26.